

نگاهی به اوضاع سیاسی و فرهنگی ایران در دوران فرمانروایی طولانی مدت شاهرخ تیموری

مسعود محمدی

^۱ استادیار گروه آموزشی تاریخ - دانشگاه فرهنگیان تهران ایران

نام نویسنده مسئول:

مسعود محمدی

چکیده

با مرگ تیمور (۸۰۷ه.ق/۱۴۰۴م) بلافاصله جنگهای جانشینی بین میراث خواران وی شروع شد و سرانجام شاهرخ که در زمان حیات پدر، حکومت خراسان را بر عهده داشت؛ توانست بر اوضاع غلبه یافته و قدرت را بدست گیرد. وی در طول ۱۵ سال کلیه امیر زادگان و مدعیان قدرت را از سر راه برداشته و از قلمرو از هم گسیخته تیموری سرزمینی یکپارچه فراهم آورد. او در مدت فرمانروایی خود با همسایگان و رقیبان خود روابطی دوستانه برقرار کرد؛ چنانکه سفرایی از چین، هند، شروان، ممالیک مصر، دشت قبچاق و مغولستان به دربار او آمد و شد میکردند. شاهرخ با آنکه فردی صلح طلب و مخالف خونریزی بود؛ در عین حال در بر خورد با سرکشان و مخالفین بسیار جدی و قاطع عمل میکرد. او بر خلاف پدر فردی دیندار بود و خود را مقید به رعایت فرائض دینی مطابق با اصول شریعت اسلام نشان میداد. دوره حکومت وی را بسیاری از مورخین عصر طلایی فرهنگ و هنر ایرانی میدانند؛ بطوریکه هرات پایتخت وی کانون انواع هنرها بود و هنرمندان بسیاری در آنجا فعالیت میکردند و این وضعیت تا پایان حکومت تیموریان تداوم یافت. در این پژوهش کوتاه، تحلیلی خواهیم داشت به تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره حکومت چهل و هفت ساله شاهرخ که به باور مورخین دوره ثبات و امنیت و رفاه نسبی جامعه ایران بوده است.

کلمات کلیدی: تیموریان، شاهرخ، هرات، قراقوینلوها، الوس، شاهزاده گان

مقدمه

پس از فروپاشی امپراطوری ایلخانی که ثبات و امنیت نسبی با کمک دیوانسالاران ایرانی بوجود آمده بود، بار دیگر نابسامانی و جنگ و حاکمیت ملوک الطوائف بر ایران سایه افکند و باعث بهم ریختن اوضاع و اضمحلال بنیادهای اقتصادی و فقر روز افزون مردم و ترویج بی بند باری و ابتذال اخلاقی جامعه ایران گردید. در این وضعیت آشفته طوفان عظیم و بلای خانمان سوز تیمور بر این سرزمین وزیدن گرفت و با یورش های سهمگین خود ضربات خرد کننده دیگری بر پیکر نحیف و ناتوان تمدن و فرهنگ در حال احیای ایران وارد آمد. درست است که ویرانگری و کشتار تیمور به اندازه سلفش چنگیز خان نبوده ولی باز آثار بسیار سوئی بر فرهنگ و تمدن ایران بر جای گذاشت. وی نیز همچون چنگیز حملات غارتگرانه خود را به ایران شروع کرد و کوشید منافع بزرگان چادر نشین مغول و ترک و اشراف قبیله جغتای که خود نیز از آنان بود را بر آورده کند. در همین راستا با غارت سر زمینهای مغلوب؛ سمرقند پایتخت محبوب خود را به صورت یکی از با شکوه ترین و زیباترین شهرهای جهان در آورد. تیمور زمانی وارد صحنه تاریخ ایران شد که چنگیز و نوادگانش قدرت و تاثیر خود را از دست داده بودند و خبری از آن اقتدار و حاکمیت بسیار قدرتمندانه سابق نبود. هر چند تیمور از نسل چنگیز نبود ولی همان اندیشه جهانگشایی را در سر میپروراند و برای تحقق چنین آرزویی خود را پیرو و ادامه دهنده راه چنگیز میدانست و برای نیل به این اهداف بزرگ از وضعیت موجود و سستی که در ارکان دولت مغول به وجود آمده بود بهره جست و خود را در کسوت چنگیزی دیگر معرفی کرد. تیمور در سایه شجاعت و تدبیر و مهارت های سیاسی و نظامی خود سر زمین های بسیاری را فتح کرد و امپراتوری پهنا وری پدید آورد ولی تقریباً هیچ کار مهم فرهنگی و اقتصادی بجز در ماورالنهر خصوصاً در پایتخت خود انجام نداد. وی همه جا را به نابودی کشاند و شرق و غرب آسیا را به وحشت انداخت؛ زیرا همه نیروهای انسانی و مالی امپراطوری در خدمت توسعه متصرفات قرار گرفته بود. با وجود این در زمان جانشینان وی اوضاع کاملاً تغییر کرد. تیمور بدلیل مشغولیت های نظامی هرگز فرصت نیافت، شالوده امپراطوری خود را بر اساس نهادهای سیاسی و فرهنگی بنا نهد و سر و سامانی به اوضاع اقتصادی قلمرو وسیع خود بدهد. از سوی دیگر بقای امپراطوری تیمور بیش از هر چیز دیگری قائم به شخص بود تا اینکه به تشکیلات منظم و بر نامه ریزی متکی باشد، به همین دلیل با مرگ تیمور وحدت و موجودیت سرزمینی که به زور شمشیر و تلاشهای خستگی نا پذیر بدست آمده بود با بروز جنگهای جانشینی و زیاده خواهی های شاهزادگان تیموری در معرض خطر نابودی قرار گرفت و اگر نبود مساعی و تدبیر و فعالیتهای سیاسی و نظامی شاهرخ بی شک اگر هم امپراطوری تیمور از بین نمیرفت حد اقل بشدت پاره پاره و تجزیه می گردید.

فرانروایی شاهرخ

شاهرخ^۱ پسر چهارم تیمور در روز پنجشنبه ربیع الآخر سال ۷۷۹ ه.ق در سمرقند دنیا آمد.^۲ در بیست سالگی به حکومت خراسان و مازندران منصوب شد. وی از همان ابتدا مورد توجه خاص تیمور بود و از ارکان دولت و یکی از فرماندهان لایق نظامی وی بشمار می رفت. او در جنگهای بسیاری از جمله یورش ۵ ساله تیمور به ایران شرکت داشت. پس از مرگ تیمور وی حکومتی را آغاز کرد که پس از جنگهای طولانی و کشتارهای بیرحمانه پدرش آغاز دورانی از صلح و رفاه و آرامش نسبی بود و حدود ۴۳ سال به طول کشید. این آرامش بیشتر در شرق ایران به ویژه خراسان و سرزمینهایی که بطور مستقیم تحت حکومت وی قرار داشت حکمفرما بود. شاهرخ بعد از اطلاع از خبر مرگ پدر پدر با عجله به سوی سمرقند رهسپار شد.^۳ ولی هنوز چند منزلی سپری نکرده بود که جزم و احتیاط وی را بر آن داشت تا پشت جبهه خود را محکم کند، به عبارت دیگر خراسان را به منزله پایگاهی استوار برای خود درآورد وی دستور داد قلعه های هرات را مرمت کردند و دیوارهای شهر که سابقاً در حملات تیمور صدمه دیده بود تعمیر شد و امیر جلال الدین فیروز شاه بن ارغونشاه را جهت تعمیر برج و باروی دارالسلطنه هرات اعزام کرد.^۴ شاهرخ دستور داد «چنان هرات را مستحکم کنند که در تصور نگنجد».^۵

زیرکی دشواریهای آتی را پیش بینی کرده بود. در همین حال منهیان خبر آوردند که خلیل سلطان بر تخت سلطنت سمرقند تکیه زده است. شاهرخ بلافاصله پیامی برای وی فرستاد و الویت خود را به جهت ارشدیت و نزدیکی به تیمور و تجربه زیاد به رخ وی کشید و خلیل سلطان را فرزند خطاب کرد و از او درخواست کرد که نزد وی آید. سپس بجای سمرقند عازم اند خود شد.^۶ از آنجا متوجه جیحون گردید. در اینجا بود که امیر شاه ملک و شیخ نوالدین دو تن از امیران وفادار و با نفوذ تیمور به او پیوستند. پیوستن این افراد و امرای دیگر نشان می دهد که اینان به این واقعیت رسیده بودند که تنها راه نجات امپراطوری و حفظ اقتدار آن به دست شاهرخ امکان پذیر است و تنها اوست که می تواند منافع الوس را حفظ کند و یکپارچگی آن را نگه دارد.

این امر در پیروزیهای بعدی وی بسیار موثر بود. خلیل سلطان در جواب شاهرخ ضمن اظهار اطاعت از وی درخواست کرد که شاهرخ سمرقند را به او واگذارد.^۷ خلیل سلطان درک می کرد که سمرقند لقمه بزرگی است برای وی، و بدون جلب نظر شاهرخ نمی تواند بر رقبا پیروز شود به

۱. تیمور در حالی که شطرنج می باخت در ۱۴ ربیع الثانی یا ربیع الآخر ۷۷۹ ه.ق خبر بدنیا آمدن فرزندش را شنید به همین مناسبت او را شاهرخ نامید- دایره المعارف الاسلامیه، تهران، انتشارات جهان، بیتا، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲. اکبرنامه، ص ۱۳۰، در تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۵۵ تاریخ تولد وی ۱۴ ربیع الاول ذکر شده است و نیز ر- ک، محمد مفید، مستوفی جامع مفیدی باقی به کوشش ایرج افشار تهران، کتابفروشی اسدی ج ۱، چاپ اول، ۱۳۴۲، ص ۱۶۹-۱۶۸.

۳. حافظ ابرو، زبده التواریخ، ج ۲، به اهتمام سید کمال حاج سید جوادی، تهران نشر نی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۲، ص ۱۴.

۴. سمرقندی، عبد الرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، به اهتمام عبد الحسین نوائی، تهران موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۸.

۵. زبده التواریخ، ج ۲، ص ۱۶.

۶. شهری کوچک در بخش شمالی افغانستان میان بلخ و مرو در کنار بیابانی نزدیک شبورغان، (مجمل فصیحی، ص ۲۹۷).

۷. حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۵.

همین جهت بود که قدرت شاهرخ را به رسمیت شناخت تا حداقل او را در میدان رقابت با شاهزادگان بی طرف نگه دارد. شاهرخ نیز درخواست وی را قبول کرد. گرچه هیچوقت فکر تصرف سمرقند را از ذهن دور نمی کرد وی در حقیقت یک سیاست آرام و غیرفعالی در مقابل خلیل سلطان در پیش گرفت و بیشتر به طرق سیاسی علیه وی فعالیت می کرد. چنانکه یک بار در سال ۸۰۷ ه.ق امیر شیخ نورالدین را برای برخی مذاکرات نزد خلیل سلطان فرستاد و بدین وسیله پیشنهاد کرد بخشی از خزانه تیمور در سمرقند را که اساس قدرت خلیل سلطان بود به پیرمحمد و قسمتی هم که جزء خزائن خصوصی الغ بیگ و ابراهیم سلطان بود به هرات بفرستد.^۸ و نیز قرار شد که سمت راست جیحون متعلق به خلیل سلطان و ساحل چپ آن متعلق به شاهرخ باشد.^۹ با وجود این خلیل سلطان تعهدات مربوط به پیرمحمد را زیر پا گذاشت و موجب مخالفت بیشتر بین خود و او گردید، و آن زمانی بود که شاهرخ تصمیم گرفت برای نظارت بر تحولات ماورالنهر پسرش الغ بیگ را به همراهی شاه ملک به کنار جیحون بفرستد.^{۱۰} چون این خبر به خلیل سلطان رسید او نیز با سپاهی به مقابله آمد. در جنگی که بین طرفین رخ داد، امیر دولتخواجه که خویش امیر شاه ملک بود به قتل رسید ولی سرانجام طرفین صلح کردند.^{۱۱}

شاه ملک یکبار دیگر به اتفاق پیرمحمد جهانگیر به سوی خلیل سلطان لشکر کشید و اینبار متحدین شکست خوردند در عوض خلیل سلطان ضمن ارسال پیامی از شاهرخ عذرخواهی نمود و شاهرخ نیز عذرخواهی وی را قبول کرد. اصولاً شاهرخ سعی میکرد بیشتر مسائل را از راه گفتگو حل کند تا از خشونت استفاده کند و در این راه نیز اغلب موفق بود. او دشمنان و سرکشان را به محض کوچکترین عمل دوستانه می بخشید. با زوال دولت سلطان خلیل شاهرخ ماورالنهر و سمرقند را نیز به حیطه اختیار خود درآورد.^{۱۲} و به عنوان تنها وارث قانونی و شایسته پدر شناخته شد. امیرحسین که سلیمان شاه نیز او را یاری میکرد چون نتوانست حمایت لشگریان را جلب کند ناگزیر به شاهرخ پیوست. او مردی جنگجو ولی بی تدبیر بود به همین دلیل به صلاحدید امرا و به فرمان شاهرخ کشته شد.^{۱۳}

سلطان حسین قبلاً با سلطان خلیل در محل جکدالقی واقع در جنوب شهر سبز جنگیده بود و به علت نافرمانی لشگریانش نزد شاهرخ فرار کرد.^{۱۴} سلیمان شاه مورد عفو قرار گرفت و شاهرخ سرخس را به سیورغال وی داد.^{۱۵} جدای از این افراد که نوعاً از شاهزادگان بودند، شاهرخ در

^۸. مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۱۱.

^۹. زبده التواریخ، ج ۲، ص ۲۵.

^{۱۰}. مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، ص ۳۵.

^{۱۱}. زبده التواریخ، ج ۲، ص ۹۸.

^{۱۲}. واگذاری امور به شاد ملک و شورشهای متعدد که بالاخره منجر به، عزل و حبس خلیل سلطان شد. شاهرخ با استفاده از موقعیت به دست آمده به سمرقند لشگرکشی کرد و آنجا را تصرف نمود، امرای شورشی نیز سرکوب شدند. سپس حکومت ماورالنهر را به پسرش الغ بیگ سپرد و خلیل سلطان را به حکومت ری و عراق عجم فرستاد.

^{۱۳}. دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران ۱۳۸۳، ص ۸۳۱.

^{۱۴}. فصیح خوافی، احمد ابن جلال الدین، مجمل فصیحی، ج ۲، تصحیح محمد فرخ، مشهد، باستان، ۱۳۳۱، ص ۱۵۹.

قلمرو خود با شورش چند امیر قدرتمند نیز مواجه شد، که اولین آنها شورش خدایداد بود. شورش خداداد هم همانطوریکه قبلاً توضیح داده شد با مرگ وی بدست مغولان فرو نشست.^{۱۶} سلطان علی سبزواری نخستین حاکم خودمختار محلی بود که در سال ۸۰۷ ه.ق دست به شورش زد و به حاکم شاهرخ در مشهد حمله کرد. وی را پیر پادشاه پسر لقمان بن طغای تیمور حاکم استرآباد در مازندران همراهی میکرد. امرای شاهرخ شورش وی را در هم شکستند و سبزواری به تصرف درآمد و سلطان علی در صفر ۸۰۸ ه.ق اعدام شد و پیر پادشاه به مازندران رفت.

از دیگر امرایی که بر شاهرخ عصیان ورزید، امیرالامرای او سعید خواجه بود که خدمات ارزنده ای را در سرکوبی قیام سربداران سبزواری و طغیان پیر پادشاه کرده بود. او در سال ۸۰۸ ه.ق با شاهرخ به مخالفت برخاست و توس^{۱۷} را مرکز خلافت خود قرار داد. شاهرخ متوجه دفع وی شد چون سعید خواجه قدرت مقابله در خود نمی دید ابتدا به کلات^{۱۸} سپس نزد پیر پادشاه در مازندران رفت. شاهرخ ضمن پیامی به پیر پادشاه از وی خواست که او را از خود براند، چون پیر پادشاه نپذیرفت. شاهرخ در پاییز ۸۰۹ ه.ق عازم قلعه مازندران شد و آنجا را تصرف کرد.^{۱۹} پیر پادشاه به خوارزم فرار کرد. امیر سعید خواجه به سوی شیراز گریخت.^{۲۰} شیخ نورالدین از امرای دیگری بود که بر ضد شاهرخ عصیان ورزید و نقش فعال در منازعات جانشینی بعد از تیمور داشت شیخ نورالدین از دوستان امیر شاه ملک بود. او به دوست و همسنگر قدیمی خود که اینک نزد شاهرخ بسیار تقرب یافته بود حسادت می ورزید.^{۲۱}

بدین جهت نافرمانی خود را در اواخر سال ۸۱۲ ه.ق در ماورالنهر آشکار ساخت.^{۲۲} و طی چندین نبرد شاه ملک را شکست داد. سرانجام شاهرخ به تن خویش به جنگ وی آمد ولی وی گریخت و بعد از کربوری چند در شرق ماورالنهر به محمد خان فرمانروای مغول پناه برد.^{۲۳} و سپس به ازبکها متوسل شد و آخرالامر با حيله یکی از دوستان خود کشته شد.

بی شک فداکاری و وفاداری امیر شاه ملک سهم بزرگی در پیروزیهای شاهرخ بر دشمنان وی داشت. او در بین امرای شاهرخ جایگاه رفیعی داشت، و با جنگ های نمایان خود اعتماد و لی نعمیت خود را به شدت جلب کرده بود در اغلب شورش ها شاهرخ او را فرمانده دفع شورش گران برمیگزید. بی شک منشأ شورش ها حس زیاده طلبی و رقابت و حسادت امرای تیمور از یک سو و ضعف و عدم قاطعیت شاهرخ در

^{۱۵}. زبده التواریخ، ج ۲، ص ۸۶.

^{۱۶}. حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۷۹.

^{۱۷}. شهری در چند کیلومتری شمال مشهد که در سده چهارم دومین شهر ربع نیشابور محسوب می گردید، لسترنج، ص ۴۱۴.

^{۱۸}. قلعه ای در شمال مشهد نزدیک مرز شمالی ایران و از قلاع بسیار مهم منطقه بوده است - نقل از زبده التواریخ، زیرنویس، ص ۹۱.

^{۱۹}. میر خواند، محمد بن خاوند شاه، روضه الصفا فی سیره الانبیا و الملوك و الخلفاء، ج ۶، تهران، خیام، ۱۳۳۶، ص ۵۳۴-۵۳۵ و خلدبرین، ص ۴۰۱-۳۹۹.

^{۲۰}. زبده التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۶.

^{۲۱}. بارتولد، الف بیگ و زمان وی، ترجمه حسن احمدی پور، تهران، نشر چهره، بیتا، ص ۱۲۹.

^{۲۲}. میر خوند، محمد بن خاوند شاه، روضه الصفا فی سیره الانبیا و الملوك و الخلفاء، تصحیح حمشید کیانفر، ج ۶، تهران، اساطیر ۱۳۸۰، ص ۵۲۷۰.

^{۲۳}. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۲۰۰ روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۲۷۵.

برخورد با امرای شورشگر از سوی دیگر بود. اغلب امرای شورشی مورد عفو قرار گرفتند و مجدداً دست به شورش می زدند. آیا این عملکرد ناشی از ضعف شاهرخ بود یا با بخشیدن آنها به نوعی اعتماد به نفس در حکومت خود را می خواست نشان بدهد. شاهرخ برعکس تیمور می کوشید تا از اتکا به چادرنشینان مغول و ترک پرهیز کند و به بزرگان اسکان یافته ایرانی و بخصوص ماموران عالی مقام روحانیون بلند پایه مستظهر گردد. این دستجات رهبری سیاسی را بر عهده داشتند. بدین سبب مورخان قرن پانزدهم مانند حافظ ابرو، فصیح، عبدالرزاق سمرقندی، دولت‌شاه و میرخواند در تحسین شخصیت شاهرخ زیاده روی کرده وی را همچون سلطانی واجد خرد فوق العاده و دادگر و همیشه پیروزمند و شهریاری پایبند آیین اسلام وصف میکنند.^{۲۴}

از مسائل قابل توجه دیگر اینکه هر یک از امرا که دست به شورش میزدند برای مشروعیت بخشیدن به قیام خود یکی از شاهزادگان را در مقابل مدعی اصلی پیش می کشیدند، بطوریکه خداداد و شیخ نورالدین هر دو به نوبت امیر زاده پیر محمد جهانگیر را به عنوان وارث تیموری در مقابل شاهرخ برگشتند.^{۲۵}

شیخ نورالدین برای افناع سمرقندیان برای گشودن درهای پایتخت از وجود شاهزاده پیر محمد استفاده کرد.^{۲۶} گرچه نتیجه ای حاصل نشد. شاهرخ بعد از کشاکشهای اولیه بر سر جانشینی تیمور سرانجام خود را حاکم یکی از ایالات قطب امپراطوری تیمور یعنی خراسان ساخت و از هرات به حکمرانی پرداخت. او به طور واضحی به هرات دلبستگی داشت و حاضر نبود به سمرقند برود. وی حکومت سمرقند را به فرزندش الغ بیگ سپرد. هرات به خراسان نزدیک بود و در عین حال به سمرقند نیز تسلط داشت. او تا زمان مرگ خود در سال ۸۵۰ ه.ق از این شهر به سراسر قلمرو امپراطوری فرمان راند. امیران شاهرخ در پایان سال ۸۱۰ ه.ق بر شد وی توطئه کردند رهبر این توطئه جهان ملک فرزند مولکات و خویشاوند دو تن از ملازمان تیمور یعنی آق تیمور و قماری ایناق بود.

جهان ملک در هنگامیکه شاهرخ خردسال بود به خدمت وی گمارده شد و بسیار مورد عنایت وی قرار گرفت دلیل این توطئه این بود که بر آنان مالیات سنگین بسته شده بود و وزیر شاهرخ فهرست مفصلی از دارائیها و املاک بزرگان دولت شاهرخ نوشته بود و در ارزش آنان بسیار مبالغه کرده بود. در نتیجه گروههای زیادی از امیران تصمیم به ترک خدمت شاهرخ گرفتند. تقریباً همه کسانی که در این توطئه شرکت داشتند پسران یا نوادگان و هواداران سرشناس تیمور بودند. این امیران به امید آنکه بتوانند لشگریانی را که برای یورش سیستان فراهم آمده بود به دست آورند، هرات را ترک کردند. اما شاهرخ آنان را تعقیب و پراکنده کرد جهان ملک و سعادت بن تیمورتاش اعدام شدند، ولی دیگران مورد عفو قرار گرفتند.^{۲۷}

^{۲۴}. ن.و. پیگولو سکایا و پتروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی ترجمه کریم کشاورز تهران، نشر پیام، ۱۳۵۴، ص ۴۳۳.

^{۲۵}. زبده التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۷

^{۲۶}. الغ بیگ و زمان وی، ص ۱۲۹

^{۲۷}. فور بز منز، بناتریس، برآمدن و فرمانروایی تیمور، ترجمه منصور صفت گل، تهران، رسا، ۱۳۷۷، ص ۱۹۴.

شاهرخ تا پایان ۸۲۳ ه.ق توانست قدرت خویش را در نواحی شرقی امپراطوری و نیز مرکز و جنوب ایران جز بین النهرین و آذربایجان تنفیذ کند. با همسایگان و رقیبانش روابط دوستانه برقرار کرد چنانکه سفیرانی از چین، هند، شروان و قبیچاق و ممالیک مصر به دربار وی رفت و آمد داشتند که در جای خود مورد بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت. اما او هیچ گاه نتوانست قدرت تیموریان را در خارج از مرزهای ایران و ماورالنهر تثبیت کند.^{۲۸} از بسیاری جهات نقش وی در امپراطوری تیموری همانند نقش سلطان سنجر در امپراطوری سلجوقی است. شاهرخ نیز مانند سلطان سنجر از شرق به تمام نقاط امپراطوری اعمال قدرت و نفوذ می کرد و در مورد اختلاف شاهزادگان حکمیت می کرد و در صورت اقتضا دخالت نظامی می نمود. شاهرخ تا سال ۸۲۳ ه.ق تمام قلمرو پیشین تیمور را در فلات ایران و ماورالنهر تحت سلطه مستقیم درآورد و حتی بر هندوستان و چین نیز استیلای اسمی کسب کرد.^{۲۹}

در سال ۸۱۶ ه.ق شاهرخ بر علیه سید علی فرمانروای مازندران لشکر کشیده و بعد از شکست دادن وی با او مصالحه کرده و به هرات بازگشت.^{۳۰} در سال ۸۱۸ ه.ق شاهرخ فرزندش باسینقر میرزا را به حکومت توس و مشهد و استرآباد فرستاد. در عهد امارت وی بود که گوهرشاد مادر بایستقر مسجد گوهرشاد را در مشهد بنا کرد.^{۳۱} قرايوسف ترکمان بعد از شکست ابوبکر میرزا در سردرود در سال ۸۱۰ ه.ق و شکست سلطان احمد جلایری در سال ۸۱۳ ه.ق درصدد تسلط بر تبریز برآمد و دیار بکر و بغداد و گرجستان و شروان، سلطانیه و طارم و قزوین و ساوه را در سال ۸۲۲ ه.ق تصرف نمود و در مقام یکی از همسایگان خطرناک تیموریان در صحنه سیاسی- نظامی ایران ظاهر شد به نظر می رسید غرب امپراطوری تیموری از دست رفته، لذا لشگرکشی به آن سو اجتناب ناپذیر می نمود.

این حوادث باعث نگرانی شاهرخ گردید و مصمم شد به بهانه گرفتن انتقام خون برادرش میرانشاه دست به یک سفر جنگی به مناطق غربی قلمرو خود بزند. شاهرخ از این حریف جدی و خطرناک بیمناک بود. بدین جهت دستور داد یک نیروی بزرگ از تمام نواحی امپراطوری گرد آیند. وی با این سپاه عظیم که مورخین تعداد آن را دویست هزار تن^{۳۲} ذکر کرده اند به سوی آذربایجان حرکت کرد قرايوسف مؤسس واقعی دولت قراقوینلوها از افراد پرتوان و جنگجو و سخت کوش ترکمن بود. وی با شنیدن خبر حرکت شاهرخ دست به بسیج نیرو زد. او با اعتماد به

^{۲۸}. دانشنامه جهان اسلام، پیشین، ص ۸۳۲.

^{۲۹}. ادموند کلیفورد باسورث، سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: نشر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۲۴۸.

^{۳۰}. مرعشی، میر سید ظهیرالدینسید نصیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، اطلاعات، ۱۳۵۶، ص ۲۶۲. بر اساس نوشته همین مورخ شاهرخ حکومت ساری و آمل را قبلاً به بازماندگان مرعشیان تفویض کرده بود ولی سید علی بر علیه سید قوام الدین بن سید رضی شورش کرد و او را از آمل اخراج کرد و از دادن خراج به عمال شاهرخ نیز سرباز زد- روک، تاریخ طبرستان و ... ص ۲۶۲-۲۵۱.

^{۳۱}. تاریخ مشهد از پیدایش تا آغاز دوره افشاریه به تالیف محمدرضا قصابیان، مشهد، انتشارات انصار، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶-۱۶۵.

^{۳۲}. روضه الصفا، چاپ خیام، ج ۶، ص ۶۵۲-۶۵۰.

نفس عجیبی خود را آماده نبرد با سپاه بزرگ شاهرخ کرد ولی از بخت بلند شاهرخ و قبل از آغاز جنگ در اثر یک بیماری در دشت اوجان درگذشت و شاهرخ توانست بدون زحمت زیادی آذربایجان را تصرف کند.^{۳۳}

در ذیقعد ۸۲۳ ه.ق شاهرخ نتوانست از نتایج این پیروزی بهره برداری کند. اگر او پیشروی خود را ادامه می داد و می توانست اقتدار و نفوذ امپراطوری را در غرب ایران برای مدت زمان بیشتری تضمین کند بازگشت عجلانه شاهرخ به هرات برای فرزندان قریوسف هم خوشایند و هم محک قدرت وی به حساب می آمد. چرا که بلافاصله اسکندر فرزند متهور قریوسف به تبریز بازگشت و قدرت را بدست گرفت. هم شاهرخ و هم اسکندر بر این مساله کاملاً واقف بودند که تداوم قدرت تیموریان در غرب ایران بسیار مشکل است. شاهرخ به اعمال نفوذ اسمی در آذربایجان قانع بود ولی همین نیز به آسانی به دست نمی آمد، به همین جهت در سال ۸۲۳ ه.ق به آذربایجان لشکر کشید و این بار نیز توانست با یک جيله جنگی بر اسکندر و برادر دلیرش اسپند میرزا غلبه کند.^{۳۴} شاهرخ ابوسعید یکی دیگر از فرزندان قریوسف را که با سیاست های وی هماهنگ بود به حکومت آذربایجان منصوب کرده و سریعاً به هرات بازگشت.^{۳۵} وی با این تدبیر سعی کرد با ایجاد اختلاف بین فرزندان قریوسف از خود آنها برای دفع خطرشان استفاده کند. اسکندر میرزا مجدداً در سال ۸۳۵ ه.ق به آذربایجان بازگشت و ابوسعید برادر خود و منصوب شاهرخ را به قتل رساند. شاهرخ که از سلطه اسکندر بر آذربایجان احساس نگرانی می کرد برای سومین بار در اوایل سال ۸۳۸ ه.ق به شمال غرب حله کرد. جهانشاه میرزا برادر دیگر اسکندر وی را رها کرد و به شاهرخ پیوست، اسکندر بار دیگر گریخت و شاهرخ جهانشاه را به حکومت آذربایجان گماشت.^{۳۶} شاهرخ با وجود این پیروزیها نتوانست اقتدار خویش را در شمال غرب قلمرو خود تثبیت کند و چون از بیم پسر قریوسف کسی حکومت آذربایجان را نمی پذیرفت؛ او مجبور شد فقط به ذکر نامش در خطبه هایی که در زمان حکومت جهانشاه در تبریز حکومت میکرد بسنده کند.^{۳۷} این اقدام به مثابه تایید تحمیل حاکمیت ترکمنان قراقوینلوها بر آذربایجان بود. جهانشاه پس از مرگ شاهرخ عراق عجم و اصفهان و فارس و کرمان را از تخت سیطره تیموریان خارج ساخت. حتی یک چند بر تخت سلطنت شاهرخ میرزا در هرات نیز تکیه زد و حکومت عراق را هم به پسرش محمد میرزا سپرد و فارس را نیز به پسر دیگر خود پیر بوداق واگذاشت.^{۳۸} شاهرخ نقشه لشگرکشی به چین را کان لم یکن گذاشت و چند سفارت با دربار چین «یونگ» مبادله شد. او یک لشگرکشی نیز مانند پدرش تیمور علیه خانات جغتایی

^{۳۳} مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۱، زبده التواریخ، ج ۲، ص ۷۳۰ - ۷۲۵ - روضه الصفا، ج ۶، همان صفحات.

^{۳۴} مولف روضه الصفا نقل کرده که: ... در این وقت امیرغیاث الدین شاه ملک که ملازم آن حضرت (شاهرخ) بود تدبیری به صواب اندیشید و گفت تا نقاره بشاره زده و آوازه در انداختند که امیر اسپند گرفتار شده، مضمون کلمه الحرب خدعه به وقوع پیوست. لشگریان امیراسکندر را از استماع این کلمات کار از دست و دست از کار رفته پای ثبات و وقارش متزلزل گشت. ر.ک روضه الصفا، تصحیح جمشید کیانفر، ج ۶، ص ۵۳۵۲

^{۳۵} روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۴۰۷.

^{۳۶} واله اصفهانی، محمد یوسف، خلدبرین، (تاریخ تیموریان و ترکمانان) به کوشش میر هاشم محدث، تهران، میراث مکتوب ۱۳۷۹، ص ۴۸۲، نیز روضه الصفا، چاپ خیام، ج ۶، ص ۷۱۰.

^{۳۷} دانشنامه جهان اسلام، ص ۸۳۲.

^{۳۸} مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۲۵۷ - ۲۵۶، احسن التواریخ، بخش ۲، ص ۱۹۳ - ۱۹۲، خلدبرین، ص ۴۷۳.

در مغولستان در سال ۸۲۸ ه.ق انجام داد. این لشگرکشی تحت ریاست و فرماندهی پسرش الغ بیک صورت گرفت؛ و خان جغتایی موسوم به شیر محمد را مغلوب کرد.

شاهرخ سیاست پدر در جابجایی شاهزادگان و امرا را همچنان تعقیب می کرد. وی خلیل سلطان را از سمرقند به ری، عمر میرزا را از آذربایجان به استرآباد، اسکندر میرزا را به فرغانه سپس کاشغر بعد به همدان و شیراز و بایقرا میرزا را از شیراز به قندهار و گرمسیرات هند منتقل نمود. این به عنوان یک سیاست بازدارندگی برای جلوگیری از استقلال طلبی و شورش آنها اجرا می شده است. شاهرخ اندکی قبل از مرگش مواجه با شورش نوه اش سلطان محمد بن بایقرا گردید. او در رمضان سال ۸۵۰ ه.ق به سوی ساوه حرکت کرد ولی سلطان محمد گریخت و به لرستان رفت. شاهرخ به اصفهان آمد و در آنجا جمعی از اعیان اصفهان را به جرم همکاری با محمد میرزا سیاست کرد. سپس یه شیراز عزیمت نمود و گروهی را مامور سلطان محمد کرد. اندکی بعد به ری بازگشت و سه ماه بعد در ۲۵ ذیحجه سال ۸۵۰ ه.ق ۱۴۴۷ در همانجا درگذشت.^{۳۹}

سلطنت طولانی شاهرخ در نظر اول تصویر نسبتاً مطلوبی را ارائه می دهد. با اینکه امپراطوری تیمور به تمامی در زمان حکومت وی حفظ نشد اما این امپراطوری به گونه حوزه پیوسته و ممتدی از آسیای مرکزی و خاصه نزدیک باقی ماند. به رغم منازعات پی در پی و خونینی که دستاوردی جز فقر و بدبختی برای آحاد مردم نداشت، دولت شاهرخ مدت ۴۰ سال از هرج و مرجی که بعد از مرگ تیمور انتظارش می رفت در امان ماند و حتی بعضی از نواحی از نظر معیارهای اقتصادی و فرهنگی پیشرفت‌ها و اصلاحات قابل ملاحظه ای داشت. شاهرخ مثل پدر مردی دلیر و جنگنده ولی برخلاف وی سلیم النفس و صلح طلب بود اگر درایت و همت پدر را با این صفات توأم کرده بود به سهولت امپراطوری تیموری را اداره می کرد. شاهرخ به مدت نزدیک به نیم قرن حکومت کرد و در طول فرمانروایی خود مشغول مرمت و اصلاح خرابیهایی بود که در نتیجه فتوحات و جهانگشائیهای پدر وارد شده بود.

شاهرخ تمایل چندانی به کشورگشایی نداشته است. لذا قشر نظامی که بیشترشان ترک یا مغول بودند، نفوذ سیاسی نظامی خود را در دولت وی از دست دادند. عدم ادامه فتوحات که خود عاملی برای دستیابی به ثروت بود و همچنین به نوعی امرا و اشراف قبایلی را از دخالت در مسائل سیاسی بازمی داشت نیز به نوعی در تضعیف دولت وی موثر بوده است. شاهرخ می خواست یک سلطان و خلیفه اسلامی باشد، به همین جهت با سرسختی از پذیرفتن قوانین چنگیزی یاسا خودداری می کرد.^{۴۰} همسر وی گوهرشادآغا نزد شاهرخ نفوذ غیر قابل انکاری داشت، چنانکه وی به همراه فرزندان و ملازمین خود نه تنها یک نظم سازماندهی شده را بوجود آورد، بلکه خود یکی از سازندگان بزرگ عصر خود که مسجد گوهرشاد در مشهد یکی از نمونه های بارز آن است، بشمار می رود. گوهرشاد خانم خواهر قرايوسف رئیس قراقویینلوها بوده است. وی زنی بسیار شجاع و زیبا و بافر است و مدبر بوده است و در امور سیاسی کشور چه در دوره سلطنت تیمور و چه در عصر شاهرخ به منزله وزیر و

^{۳۹}. خلدبرین، ص ۴۹۲-۴۸۷- جامع مفیدی، ص ۱۹۱، تذکره الشعرا ص ۲۵۵، سمرقندی ماده تاریخ مرگ شاهرخ را چنین نقل می کند:

شهرخ آتشاه قضا قدرت اسلام پناه
زد به فردوس برین خیمه بزی الحجه و گفت
آنکه در ریشه شاهی زده سرینجه شیر
مانند تاریخ ز ما در همه عالم شمشیر

^{۴۰}. ولادیمیر بارتولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، انتشارات طوس، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۴۹

مشاور بوده است. تقوای شاهرخ و سختگیری مذهبی وی بسیار مورد توجه مورخین عصر قرار گرفته است و تمامی مورخین بلا استثنا به عدالت جویی و تقوی مذهبی وی اشاره کرده اند. چنانکه اکثر اوقات روز با فضلا و علما نشست و برخاست می کرد. از جمیع مناهی و منکرات و جمله ملاهی و مسکرات اجتناب می کرد.^{۴۱} در نظر افرادی که اعمال شاهرخ را مطابق احکام اسلامی دانستند او یک حاکم مسلمان بود و وقعی به سنت مغولی نمیگذاشت همان چیزی که در نظر تیمور بسیار با ارزش بود. تیموری که خود را گورکان می نامید (یعنی پیوند زناشویی با سلسله چنگیزی بسته بود)، و همیشه و حتی در اوج قدرت یکی از خانان دست نشانده چنگیزی را همراه خود داشت. الغ بیگ پسر شاهرخ با اتخاذ لقب گورکان در سمرقند بی درنگ پس از عزل خلیل سلطان (که خان دست نشانده چنگیزی همزمان با او از نظرها غایب شد) پایبند این سنت بود، وی یکی از خانان چنگیزی را در سمرقند منصوب کرد و به عکس شاهرخ خود را گورکان نامید از سوی دیگر عدم اتکای شاهرخ به اشراف ترک و مغول و گرایش به سوی عناصر ایرانی سبب بوجود آمدن شکاف میان این دو قشر اجتماعی گردید.

عدم توجه شاهرخ به یاسای چنگیزی که بیشتر اشراف ترکی و مغولی و متحدین قبیله ای دولت وی برای حفظ برتری خود تمایل به آن داشتند سبب شد پشتیبانی و حمایت گسترده و قدرتمند اشراف و قبایل ترکی و مغولی را از دست بدهد. گرچه وی سعی کرد با وارد کردن ایرانیان عمداً از اتکا به نظامیان ترکی - مغولی بکاهد و حتی با قدرت شورش های امرای ترک را سرکوب کرد. باید به این نکته توجه کرد که شاهرخ در بطن فرهنگ ایران اسلامی رشد یافته بود و در میان سیل عظیمی از مسلمانان حکومت میکرد و برخلاف پدر صرفاً تکیه بر الوس جغتای نداشت. ایرانیان مثل همیشه امور کشور را بدست گرفتند. وی بیش از اینکه دنبال مشروعیت سیاسی باشد درصدد کسب مشروعیت مذهبی بود در حالیکه پسرش الغ بیگ در سمرقند اصلی ترین مرکز قبایل الوس جغتای حکومت می کرد و چون برخلاف پدر مقید به آداب مذهبی نبود سعی داشت با تکیه بر مشروعیت سیاسی پایگاه خود را مستحکم کند.

شاهرخ در مورد دشمن شکست خورده نرمخویی از خود نشان می داد، چنانکه در عهد پدر نیز چندین بار مغلوبین با وساطت وی نجات یافتند.^{۴۲} بارها امرا و شاهزادگان دست به شورش زدند ولی زمانی که شکست خوردند و به اسارت درآمدند بخشیده شدند. اسکندر شاهزاده ای سرکش بود و بارها بر علیه برادران وارد جنگ شد ولی دوبار که به شاهرخ پناهنده شد مورد عفو قرار گرفت. میرزا بایقرا بعد از دو بار شورش زمانی که مجدداً شکست خورد، شاهرخ دستور داد از سند عبور کند و به هر کجا می خواهد برود و زمانی که عمر بن میرانشاه از همه جا ناامید شد به دربار شاهرخ آمد و مورد عنایت وی قرار گرفت و حکومت مازندران یافت. گرچه مجدداً بر علیه شاهرخ دست به شورش زد ولی زمانی که زخمی شد شاهرخ دستور داد تا اطبا نهایت تلاش خود را برای نجات وی بکنند. برای امیر ایلنغر شورشی مجازات سفر دریا را مقرر کرد. امیر بدخشان را بعد از شورش بخشید همه اینها نشان می دهد که شاهرخ از لحاظ نرمخویی و بردباری درست در نقطه مقابل پدر قرار داشت. شاهرخ نیز همانند پدر خود را مسلمانی مومن و وهوادر اسلام می دانست. با مشایخ و زهاد و بزرگان مجالست می کرد به زیارت قبور بزرگان و دیدار عرفا می رفت او سه بار به زیارت آرامگاه امام هشتم شیعیان رفت و هر بار هدایای زیادی به بارگاه امام رضا تقدیم کرد.

^{۴۱}. زمجی اسفزاری، معین الدین، روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات، تصحیح سید محمد کاظم امام تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۹۷.

^{۴۲}. یزدی، شرف الدین ظفرنامه یزدی، ج ۱، به کوشش محمد عباسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۶، ص ۴۶۴-۴۶۳.

نتیجه گیری

تیمور پس از سی و شش سال فرمانروایی سرانجام در سال ۸۰۷ ه. ق از دنیا رفت. جانشینان وی بر خلاف فرزندان چنگیز بلافاصله صلح جنگ قدرت در پیش گرفتند و موجب اضمحلال امپراطوری وسیع تیموری شدند. دلیل این امر این بود که تیمور بعد از خود برنامه دقیق و منسجمی برای وحدت امپراطوری طراحی نکرد. در واقع موجودیت امپراتوری قبل از هر چیزی قائم به شخص تیمور بود تا وفاداری به حفظ سلسله تیموریان. از میان فرزندان ذکور تیمور جهانگیر و عمر شیخ در هنگام حیات پدر از دنیا رفتند و سومین پسر تیمور میرانشاه نیز بر اثر سقوط از اسب اختلال دماغی پیدا کرد و این معین الدین شاهرخ بود که با درایت و شگرد های سیاسی و نظامی توانست به جنگ های درون خانودگی خاندان تیموری خاتمه داده و تا حدودی زیادی قلمرو امپراتوری را که شامل ایران و ماورالنهر بود حفظ کند. شاهرخ پس از دست یابی به قدرت تحولات زیادی در ساختار سیاسی و اجتماعی تیموریان ایجاد نمود. وی از یک سو شاهزادگان تیمور را به اطاعت خود در آورد و سیاست پدر را در جابجایی آنها در پیش گرفت و به این وسیله آرامش را به امپراتوری باز گرداند. او بر خلاف پدر تمایل چندانی به کشور گشایی نداشت. وی بسان یک حاکم اسلامی حکومت میکرد و وقتی به سنت های مغولی نمی گذاشت و در همین راستا بجای اشراف ترک و مغول به ایرانیان نزدیک شد. همین نشان میدهد که او بجای اینکه دنبال مشروعیت سیاسی باشد در صدد کسب مشروعیت مذهبی بود و اغلب در نمازهای جمعه و جماعات شرکت میکرد و فقها به دبار او رفت و آمد میکردند. شاهرخ به فرهنگ و هنر نیز توجهی خاص داشت؛ بطوریکه یک خیزش هنری بزرگ در زمان وی شروع شد و تا پایان سلسله تیموری تداوم یافت و کانون آن نیز پایتخت وی یعنی هرات بود نتیجه این رویکرد سیاسی و اجتماعی ایجاد صلح و آرامش در داخل و اقتدار سیاسی و نظامی آن در مرزها و نزد همسایگان بود بطوریکه سفرا و هیاتهای سیاسی و اقتصادی زیادی از اطراف و اکناف امپراتوری به هرات آمد و شد میکردند. و سعی در ایجاد روابط دوستی و مودت با تیموریان می نمودند.

فهرست منابع و مآخذ تحقیق

- (۱) ابوالفضل، مبارک ، اکبر نامه ، تاریخ گور کانیاں هند ، به کوشش غلامرضا طباطبائی ، ج ۱ ، تهران ، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۷۲ .
- (۲) بار تولد ، ولادیمیر ، الغ بیگ و زمان وی ، ترجمه حسن احمدی پور ، تهران ، نشر چهر ، بیتا.
- (۳) ----- ، تاریخ ترک های آسیای میانه ، ترجمه غفار حسینی ، تهران ، طوس ، ۱۳۷۶.
- (۴) باسورث ، ادموند کلیفورد ، سلسله های اسلامی ، ترجمه فریدون بدره ای ، تهران ، موسسه مطالعات و تحقیقات علمی و ۱۳۷۱ فرهنگی .
- (۵) پیگولو سکایا، ن ، و پتروشفسکی و دیگران ، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی ، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ، پیام ، ۱۳۵۴ .
- (۶) حافظ ابرو ، زبدة التواریخ ، به اهتمام سید کمال حاج سید جوادى ، تهران، نشر نی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۷۲ .
- (۷) حسینی فسا یی ، حاج میرزا حسن ، فارسنامه ناصری ، تصحیح منصور رستگار فسایی ، تهران ، ایر کبیر ، ۱۳۷۸ .
- (۸) خواند میر ، غیاث الدین بن همام الدین ، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر ، به اهتمام محمد دبیر سیاقی ، تهران ، خیام ، ۱۳۳۳ .
- (۹) دانشنامه جهان اسلام ، تهران بنیاد دائرة المعارف اسلامی ، ۱۳۸۳ .
- (۱۰) زمچى اسفزاری ، معین الدین محمد ، روضات الجنات فی اوصاف مدینة الاهرآ ، تصحیح سید محمد کاظم امام ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ .
- (۱۱) سمر قندی ، کمال الدین عبد الرزاق ، مطلع السعدین و مجمع البحرین ، ج ۱ ، به اهتمام عبد الحسین نوائی ، تهران موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۷۲
- (۱۲) فصیح خوافی ، احمد ابن جلال الدین ، مجمل فصیحی ، به تصحیح محمد فرخ ، مشهد ، باستان ، ۱۳۴۱ .
- (۱۳) فور بز منز ، بئاتریس ، بر آ مدن و فرمانروایی تیمور ، ترجمه منصور صفت گل ، تهران ، موسسه فرهنگی رسا ، ۱۳۷۷ .
- (۱۴) قصابیان ، محد رضا ، تاریخ مشهد از پیدایش تا آغاز دوره افشار ، مشهد ، انتشارات انصار ، ۱۳۷۷ .
- (۱۵) مستوفی ، محمد مفید ، جامع مفیدی ، ج ۱ ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، کتا بفروشی اسدی، ۱۳۴۲

۱۶) میر خواند، محمد بن خاوند شاه، روضه الصفا فی سیره الانبیا، و الملوك و الخلفا، تهران، خیام، ۱۳۳۶.

۱۷) واله اصفهانی، محمد یوسف، خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان) به کوشش میر هاشم محدث، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹.

۱۸) یزدی، شرف الدین، ظفر نامه، به کوشش محمد عباسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۶.